

داریوش آشوری

تعریف‌ها و مفهوم فرهنگ



فهرست

- ۹ یادداشت برای ویراستِ سوّم
۱۳ یادداشت برای ویراستِ دوّم
۱۵ دیباچه‌ی چاپِ یکم

بخشِ یکم

- ۲۳ واژه‌ی فرهنگ در زبان و ادبِ فارسی
۲۵ ریشه‌ی واژه‌ی فرهنگ
۲۶ «فرهنگ» در متن‌های پهلوی
۲۷ «فرهنگ» در واژه‌نامه‌ها
۲۷ «فرهنگ» در نثر و شعرِ کهنِ فارسی

بخشِ دوّم

- ۳۳ سیرِ واژه‌ی «کولتور» و کاربردِ مفهومِ آن
۳۵ تاریخچه‌ی واژه
۴۰ فرهنگ و تمدّن
۴۱ شناختِ فرهنگ همچون رده‌ای جداگانه از پدیده‌ها

بخش سوم

تعریف‌های فرهنگ

- گروه الف: تعریف‌های وصفگرانه
 گروه ب: تعریف‌های تاریخی
 گروه پ: تعریف‌های هنجاری
 گروه ت: تعریف‌های روان‌شناختی
 گروه ث: تعریف‌های ساختاری
 گروه ج: تعریف‌های پیدایش‌شناختی

بخش چهارم

- فرهنگ از دیدگاه انسان‌شناسی
 تعریف‌های گوناگون فرهنگ
 فرهنگ و ذهن بشر
 تکامل ذهن
 از واکنش‌های حیوانی تا پاسخ‌های انسانی
 سیستم‌های اجتماعی - فرهنگی
 فرهنگ و شخصیت
 مفهومی‌ها و دیدگاه‌های پایه‌ای انسان‌شناسی فرهنگی
 قوم‌مداری
 نسبیت فرهنگی
 رابطه‌ی فرهنگ و زیست‌بوم
 پراکنش
 فرهنگ‌پذیری
 فرگشت
 ویژه‌داشت فرهنگی
 بهنه‌ی فرهنگی
 گونه‌ی فرهنگی

- ۴۵
۴۷
۵۱
۵۴
۵۸
۶۳
۶۵

- ۷۳
۷۵
۷۷
۷۹
۸۳
۹۰
۹۱

۹۳
۹۴
۹۵
۹۶
۹۷
۹۹
۱۰۰
۱۰۱
۱۰۲

بخش پنجم

- دوگفتار در باره‌ی فرهنگ
 گفتار یکم: چشم‌انداز فرهنگ
 گفتار دوم: فرهنگ، خانه‌ی بشریت و در انسانیت
 برابرنامه (انگلیسی - فارسی)
 برابرنامه (فارسی - انگلیسی)

- ۱۰۳
۱۰۵
۱۲۵

۱۵۱
۱۵۷

دیباچه‌ی چاپ یکم

رواج دوباره‌ی واژه‌ی «فرهنگ» در زبان فارسی در سه-چهار دهه‌ی گذشته و همچنین دگرگونی معنای آن نخست برای سازگاری با واژه‌ی education و سپس culture در زبان‌های اروپایی نشانه‌ی نیازی ست تازه که همراه با پراکنش صورت تازه‌ای از تمدن و فرهنگ پیش آمده است. یعنی، نیاز به بیان مفهوم‌های تازه‌ای که در صورت کهن تمدن و فرهنگ ما کمابیش یافت نمی‌شد و یا روح آن تمدن با چنین مفهوم‌هایی بیگانه بود. زیرا این انسان مدرن و جهان‌بینی اوست که چنین مفهوم‌هایی را برای شناخت انسان در متن طبیعت و تاریخ پدید آورده است. در فضای جهان مدرن است که، از سویی، رویکرد به عالم طبیعت علوم طبیعی را پدید آورده و، از سویی دیگر، کوشش برای فهم علمی و نظری چند-و-چون روابط بشری، ساختارهای اجتماعی، و، در کل، پدیده‌های ویژه‌ی عالم انسانی، وجود علوم انسانی را نیز ضروری کرده است. یکی از رشته‌های پررونق علوم اجتماعی در سده‌ی پیشین رشته‌ی انسان‌شناسی (آنتروپولوژی) بوده است که تاریخ پدیدار شدن آن همگام

با روند گسترش استعمارگری اروپایی است.

تمدن مدرن اروپایی از آغاز شکوفایی خود آکنده از شور و شوق برای کشف و جست‌وجو بود. اما این شور و شوق در محدوده‌ی طبیعت نماند، بلکه همراه با کشف‌های جغرافیایی و پوشش‌پاره‌های ناشناخته‌ی زمین کنجکاو‌ی درباره‌ی شیوه‌های زندگی مردمان دیگر و کشف نظام‌های دیگر روابط انسانی نیز آغاز شد. این مشاهده‌ها، که همسنجی نیز در آن نهفته بود، نیاز به واژه‌ای داشت که بتواند نامی برای این ساحت ویژه از پدیده‌های جهان باشد و آن را از پدیده‌های عالم طبیعت - چه مادی (فیزیکی)، چه زیستانی (بیولوژیک) - جدا کند. زیرا این ساحت ویژه از پدیده‌ها کیفیت دیگری دارد. واژه‌ای که رفته‌رفته برای این منظور شکل گرفت و رواج یافت «کولتور» (= فرهنگ) بود، و علمی که موضوع آن مطالعه‌ی پدیده‌های فرهنگی بود «انسان‌شناسی فرهنگی» (cultural anthropology) نام گرفت.

واژه‌ی کولتور، که از ریشه‌ی لاتینی گرفته شده است، در اصل به معنای کشت و کار و پرورش بوده و نخستین بار در زبان آلمانی به دست نویسندگانی چند، به معنایی که امروز می‌شناسیم به کار رفته است. سپس در حوزه‌ی جامعه‌شناسی و انسان‌شناسی چنان رواجی یافته که اهمیت این ترم برای این علوم همسنگ واژه‌ی «گرانی» (gravity) برای فیزیک و «بیماری» برای پزشکی است. چنان‌که در زبان علوم اجتماعی ده‌ها مفهوم فرعی از آن رواج یافته است.^۱

آشنایی ایرانیان با علوم اجتماعی مغرب‌زمین و گشوده‌شدن کرسی‌های دانشگاهی به روی علوم انسانی لازم آورد که برای این

۱. در این باب نک ذیل culture و cultural در: داریوش آشوری، فرهنگ علوم انسانی، انگلیسی - فارسی، نشر مرکز.

اساسی‌ترین مفهوم برابری در زبان فارسی نهاده شود. واژه‌ی «فرهنگ» نامزد این مقام شد و اندک‌اندک از معنای اصلی خود به سوی این معنای جدید کشانده شد.

واژه‌ی «فرهنگ» در زبان فارسی از واژه‌های بسیار کهنی است که نه تنها در نخستین متن‌های نثر فارسی دری بلکه در نوشته‌های بازمانده از زبان پهلوی نیز فراوان یافت می‌شود. همچنین از مصدر آن (فرهیختن) جدا کرده‌های گوناگون داریم، و نیز ترکیب‌هایی با خود واژه‌ی فرهنگ. فرهیختن به معنای ادب و هنر و علم آموختن یا آموزاندن بوده است و فرهنگ در اصل به معنای ادب و علم، و هر آنچه در رده‌ی شایستگی‌های اخلاقی و هنروری جای دارد. به همین دلیل، واژه‌ی «فرهنگستان» در متن‌های پهلوی به معنای آموزشگاه به کار رفته است. در واژه‌نامه‌های عربی به فارسی نیز همه‌جا «ادب» عربی را «فرهنگ» و «مؤدب» را «فرهنگ‌آموز» و «مستأدب» را «فرهنگ‌آموزنده» معنی کرده‌اند.^۱

واژه‌ی فرهنگ در چند سده‌ی پسین کمابیش از یادها رفته بود و نامی شده بود و بس برای کتاب‌هایی که در هندوستان در باب لغت فارسی تألیف می‌کردند. اما با بنیادگذاری «فرهنگستان ایران» در سال ۱۳۱۴ جانی تازه یافت. با تبدیل نام «وزارت معارف» به «وزارت فرهنگ» بار دیگر از فراموشخانه‌ی دیوان‌ها و کتاب‌های لغت به زندگی روزانه پای گذاشت. چنان‌که از این نام‌گذاری پیداست، واژه‌ی فرهنگ با توجه به معنای اصلی آن، که ادب و تربیت باشد، برابر واژه‌ی *éducation* در زبان فرانسه گزیده شد. و «فرهنگی» دیگر بار عنوان کسانی شد که کارشان آموزش بود. اما رواج کلمه‌ی «کولتور» و مفهوم‌های وابسته به

۱. نک: صادقی کیا، فرهنگ، انتشارات وزارت فرهنگ و هنر، ۱۳۴۹.